

## آن نایب مریم صفیه، آن مقبول رجال، رابعه عدویه

ابوالقاسم رادفر

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

### چکیده

اگرچه متأسفانه در طول حیات اجتماعی زن، به دلایل و عوامل گوناگون، کمتر بینش مثبت دربارهٔ زنان وجود دارد، نباید این حقیقت را فراموش کرد که در طول تاریخ بشری از گذشته‌های دور تا امروز، زنان پیشگام و فرهنگ‌ساز بسیاری در عرصه‌های گوناگون ظهور کرده‌اند؛ که در این مقاله، فقط به‌عنوان نمونه، به یکی از آنان، آن هم در عرصهٔ عرفان اشاره می‌شود.

با توجه به منابع قدیم و جدید در عرصهٔ ادب ایرانی - اسلامی، حدود دویست زن عارف می‌توان سراغ گرفت که در میان آنان، «رابعه عدویه» بی‌شک ممتازترین و برجسته‌ترین است. زنی پاک و پارسا، با وفا و صفا، خداپرست و حقیقت‌بین، متحمل رنج و ستم‌دگی، عابد و زاهد که ذکر اوصاف او در بزرگ‌ترین تذکرهٔ عارفان به بهترین وجه در ردیف مردان بزرگ عرفان آمده است. آن ولیّه اهل زهد و تقوا که هرگز تصوّف در بصره، بدون وجود او به اوج کمال خود نمی‌رسید؛ کسی که از دولت نماز و روزهٔ پیوسته، به مقام عرفانی والایی دست یافت؛ زنی که دربارهٔ تقوا، خداترسی و عبارات و کرامات او، سخن‌ها بسیار گفته‌اند.

لو كان النساء كمن ذكرونا  
فلا التأنيتُ لِاسمِ الشمسِ عيبٌ  
لَفَصَّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرِّجَالِ  
وَالتَّذَكِيرُ فَخْرٌ لِلسَّهْلِ

(جامی، ۱۳۷۵: ۶۱۳)

اگر همه زنان مثل کسی بودند که هم اکنون ذکر کردیم  
در آن صورت، زنان بر مردان برتری داشتند  
چراکه نه تأنیث برای خورشید عیب است  
نه ضمیر مذکر موجب فخر هلال ماه است.

(شیمل، ۱۳۷۴: ۶۷۲)

یا به تعبیر سنایی - شاعر و عارف بزرگ که چندان هم طرفدار زن نیست -  
«المرأة الصالحة خيرٌ من الف رجل سوء.» (یک زن باایمان بهتر از هزار مرد شرور  
است.) (سنایی، ۱۳۵۹: ۲۷۱)

با آنکه از دید صوفیان، کمال انسانی به طور کلی ویژه مرد است و این مطلب به  
عبارات مختلف در کتاب‌ها و آثار آنان انعکاس دارد، مشاهده می‌شود که گویی در  
این مورد آنان خود نیز دچار تناقض می‌شوند و در جای جای آثار و نوشته‌های خود  
به صورت‌های گوناگون از عارف بانوان برجسته و اقوال و رفتار و کردار آنان به طرزی  
شایسته و درخور تحسین یاد می‌کنند؛ که نمونه مستند و برتر آن، سخن حکیم  
سنایی است که ذکر شد.

بحث مقاله حاضر، بیان دیدگاه شاعران، ادیبان و عارفان درباره زن نیست. در  
طول حیات اجتماعی زن، اگرچه متأسفانه به دلایل و عوامل مختلف، در اکثر موارد  
بینش مثبت کمتری درباره زنان وجود دارد، این حقیقت را نباید فراموش کرد که در  
طول تاریخ، حداقل در تاریخ کشورمان، از گذشته‌های دور تا امروز، در عرصه‌های  
مختلف زنان بسیاری داشته‌ایم که همواره پیشگام و تاریخ‌ساز بوده‌اند و  
خوشبختانه در سال‌های اخیر از جوانب مختلف بدان‌ها پرداخته شده است که ما را  
با آن کار نیست بلکه فعلاً سخن، درباره یکی از همین زنان برجسته تاریخ عرفان  
اسلامی است با اشاره‌ای کوتاه به ذکر و یاد برخی بانوان عارف.

با توجه به مآخذ قدیم و جدید فارسی و عربی چون طبقات الصوفیه عبدالرحمان  
سلمی نیشابوری، تذکرة الاولیای عطار، نفحات الانس جامی، صفة الصّفاة ابن جوزی،  
وفیات الاعیان ابن خلکان، منتخب رونق المجالس، روضات الجنان ابن کربلایی،

آن نایب مریم صفییه، آن مقبول رجال، رابعه عدویّه ۵

مرآت الزمان سبط ابن جوزی، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر از محمد بن منور، طبقات الکبری شعرائی، فردوس المرشدیه محمود بن عثمان، طبقات الاولیای ابن الملقن، حلیة الاولیای حافظ ابونعیم احمد اصفهانی، النجوم الزاهره ابن تغری بردی، مجمع الاولیاء (نسخه خطی به شماره ۲۸ در موضوع تصوف در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد هند در زندگانی ۳۸ عارفه)، سفینه الاولیای داراشکوه، حاشیه نفعات الانس محمد بن محمود دهدار (نسخه خطی به شماره ۹ در موضوع تصوف در کتابخانه سالار جنگ)، اخبار الاخیار محدث دهلوی، تذکره بغراخانی (۵ نفر)، خزینة الاصفیا (۲۶ نفر)، کرامات الاولیاء (۱۰ نفر)، گلزار ابرابر شطاری (۳ نفر) (نسخه خطی به شماره ۲۷ در فن تصوف در کتابخانه سالار جنگ) و منابع دیگر، حدود دویست زن عارف می توان سراغ گرفت که صفات «پاکی و پارسایی، وفا و صفا، عبادت و خدمت، خداپرستی و حقیقت بینی، تحمل رنج و ستمدیدی» (ثروتیان، ۱۳۷۸: ۱۲۹)، بسنده آنان است. همان صفات بارزی که در زنان مذکور در الهی نامه عطار چون زین العرب (رابعه بنت کعب) و رابعه عدویه خودنمایی می کنند. «زین العرب» غم انگیزترین و شاید شورانگیزترین داستان زنان در الهی نامه است؛ داستان دختر امیری از امرای عرب به نام کعب که به غلام زیبای برادر خود بکتاش دل می بندد و آتش عشق، خرمن وجودش را به یغما می برد:

چنان از یک نظر در دام او شش  
که شب خواب و به روز آرام او شد  
اما عشق رابعه به بکتاش از آن گونه عشق هایی نیست که با فساد و فسق و فجور همراه باشد. عشقی است پاک و زلال و بی ریا، چنان که شیخ عطار می گوید: از ابوسعید ابی الخیر نقل کرده اند که گفته است «دختر کعب به معرفت رسیده بود و آن چنان بیت های زیبا از سوز عشق حقیقی بر زبان او جاری می شد؛ و آن غلام، بهانه ای در همان راه بود:

کمالی بود در معنی تاماش      بهانه بود در راه غلامش»

آری؛ این عشق به ظاهر مجازی موجب می شود که به فرمان برادر رابعه (حارث) بکتاش را می گیرند و در چاهی زندانی می کنند؛ آنگاه گرمابه ای را گرم می کنند و زین العرب (رابعه) را در آن گرمابه می برند و هر دو رگ از دو دست او را می زنند و در گرمابه را با گچ و سنگ می بندند. فردای آن روز به گرمابه می روند و آنجا دختر را

چون زعفرانی زردرنگ در خونی لخته زده می یابند و با تعجب می بینند همه در و دیوار حمام را دست کشیده، ابیاتی در آنجا نوشته، سرانجام افتاده و جان داده، و این بیت نیز در آنجا نقش بسته است:

بیاگر عاشقی تا درد بینی      طریق عاشقانِ مرد بینی

بکتاش پس از مدتی به یاری یکی از دوستان خود، از چاه - که حارث او را در آن زندانی کرده بود - نجات می یابد و شبانه به قصر حارث می رود، حارث را سر می برد و خود را بر سر خاک زین العرب می رساند و همانجا دشنه ای بر سینه خود می زند، قلب خود را می شکافد و جان به جان آفرین تسلیم می کند.

این است یکی از حوادث خونبار تاریخ و نمونه ای از ستمی که بر زنان و دختران رفته و عشق پاک به رنگ خون بر صفحه زمان نقش زده و جاودانه شده است (همان، ص ۱۳۶-۱۲۹ به اختصار).

داستان عشق رابعه بنت کعب به بکتاش اگرچه در اکثر منابع، عشقی مجازی قلمداد شده تا جایی که حتی رضاقلی خان هدایت هم داستان بکتاش و رابعه را سروده ولی در برخی از مآخذ عرفانی از جمله در تذکره معروف نفحات الانس جامی - شاعر و عارف سده نهم - دختر کعب در زمره زنان عارف ذکر شده است، بدین صورت:

شیخ ابوسعید ابوالخیر - قدس الله تعالی سره - گفته است که «دختر کعب عاشق بود بر آن غلام؛ اما پیران همه اتفاق کردند که این سخن که او می گوید، نه آن سخن باشد که بر مخلوق توان گفت. او را جای دیگر کار افتاده بود».

روزی آن غلام آن دختر را ناگاه دریافت؛ سرآستین وی گرفت. دختر بانگ بر غلام زد؛ گفت: «ترا این بس نیست که من با خداوندم و آنجا مبتلایم. بر تو بیرون دادم که طمع می کنی؟»

شیخ ابوسعید گفت: «سخنی که او گفته است، نه چنان است که کسی را در مخلوق افتاده باشد». (جامی، ۱۳۷۵: ۶۲۷)

دیگر از ناموران زنان عارف، «بی بی فاطمه سام» است که از «صالحات و قناتات و عبادات زمانه بود». ذکر او در ملفوظات شیخ نظام الدین و خلفای ایشان بسیار است.

می‌گویند سلطان‌المشایخ در روضه فاطمه سام بسیار مشغول بودی. شیخ فریدالدین گنج شکر فرمودی که فاطمه سام مردی است که او را بر صورت زنان فرستاده‌اند. شیخ نظام‌الدین فرمود که شیر از بیشه بیرون می‌آید؛ کس نپرسد که آن شیر نر است یا ماده. فرزندان آدم را طاعت و تقوا باید، خواه مرد باشد، خواه زن. بعده در مناقب بی‌بی فاطمه سام غلّو فرمود که در غایت صلاحیت و کبر سن شده بود. من او را دیده‌ام؛ بس عزیز عورتی بود. او را با شیخ فریدالدین و شیخ نجیب‌الدین متوکل برادرخواندگی و خواهرخواندگی بوده است. بیت‌ها برحسب حال هر چیزی گفتمی. این دو مصرع من از او یاد دارم:

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی

هر دو طلبی ولی میسر نشود

و نیز فرمود که من از بی‌بی فاطمه سام شنیدم که می‌گفت از برای آنکه پاره‌ای نان و کوزه‌ای آب به کسی دهند، نعمت‌های دینی و دنیاوی نثار او کنند که به صد هزار روزه و نماز نتوان یافت؛ و در ملفوظات میرسید محمد گیسودراز می‌نویسد که روزی در مجلس شیخ نصیرالدین محمود سخن در فضایل بی‌بی فاطمه سام بود. فرمود: فاطمه سام بعد از موت با شخصی حکایت کرد که روزی بر معهود خویش در حضرت رب‌العزت می‌رفتم؛ از طور ملکی درگذشتم. ناگاه فرشته گفت کیستی؟ بایست! چه باشد که نیک بی‌باک‌وار می‌گذری؟ من سوگند خوردم که من هم آنجا نشسته‌ام تا خود رب‌العزت تعالی مرا نطلبد، پیش‌تر نروم. ساعتی گذشت. بی‌بی خدیجه و بی‌بی فاطمه زهرا - رضی الله عنهما - آمدند. در پای ایشان افتادم. گفتند: ای فاطمه! امروز همچو تو کیست که خدای تعالی به طلب تو ما را فرستاده است؟ گفتم من کنیزک شما. کدام عزت بالاتر آن باشد که شما به طلب من بیایید؟ اما من سوگند خورده‌ام. فرمان شد فاطمه راست می‌گوید شما از میان دور شوید ... (محدث دهلوی بخاری، ۱۳۰۹ ق: ۲۸۷-۲۸۶).

دیگر از بانوان عارف صاحب‌نام فاطمه نیشابوری است.

از قدمای نسای خراسان بود و از کبار عارفات. ابویزید بسطامی - قدس الله تعالی سرّه - بر وی ثنا گفته است؛ و ذوالنون مصری از وی سؤال‌ها کرده. در مکه مجاور بوده و گاهی به بیت‌المقدس می‌رفت و باز به مکه مراجعت می‌کرد. به مکه در راه عمره در سنه ثلاث و عشرین و

مأثین برفته از دنیا.

روزی برای ذوالنون چیزی فرستاد. ذوالنون قبول نکرد و گفت: «در قبول کردن چیزی از نسوان، مذلت است و نقصان». فاطمه گفت: «در دنیا هیچ صوفی از آن بهتر و بزرگ‌تر نیست که سبب در میان نبیند».

ابوزید گفته است که «در عمر خود یک مرد و یک زن دیدم. آن زن فاطمه نيسابوريه بود. از هیچ مقام وی را خبر نکردم که آن خبر وی را عیان نبود». یکی از مشایخ؛ ذوالنون را پرسید که «کرا بزرگ‌تر دیدی از این طایفه؟» گفت: «زنی بود در مکه که وی را فاطمه نيسابوريه می‌گفتند. در فهم معانی قرآن سخنان می‌گفت که مرا عجب می‌آمد...» (جامی، ۱۳۷۵: ۶۱۹-۶۱۸).

ذکر این‌گونه زنان عارف، در تذکره‌ها و نوشته‌های صوفیان کم نیست که در اینجا مجال پرداختن بدانها نیست. آشکار است که خانم‌ها اجازه مشارکت در جلسات وعظ و تبلیغ صوفیانه را داشتند. به روایت جامی در نفحات الانس، فاطمه بنت ابی‌بکرالکثانی عارف - رحمهاالله تعالی - در مجلس وعظ سَمْنُونِ مُجِبِّ، درحالی که سمنون از محبت سخن می‌گفت، جان بداد و با وی سه نفر دیگر از مردان جان بدادند (جامی، ۱۳۷۵: ۶۲۱). تعداد زیادی از بانوان قرن‌های نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری)، در منابع عربی و فارسی، به‌خاطر دستاوردهای فوق‌العاده خود در زمینه تقوا و معرفت الهی، معرفی شده‌اند. حتی خانم‌های عارفی بوده‌اند که شخص خضر (ع) آنها را هدایت کرده و آنان تعالیم معنوی را از او دریافت داشته‌اند (همان، ص ۳۳۷).

علاوه بر این خانم‌های عارف و زاهده باید از خانم‌هایی که در امر حدیث سرآمد دوران بودند، و یا در امور دیگر نظیر خوشنویسی، شعر، و غیره، و نیز از خانم‌هایی یاد کرد که با رهبران متصوفه زمان خویش ازدواج کرده بودند. رابعه شامیه - رحمهاالله تعالی - که در تقوا و محبت شهره بود، زوجه احمد بن ابی‌الحواری بود (همان، ص ۶۱۷). او از لحاظ تغییر مداوم حال عرفانی خویش، که گاهی بروی عشق و محبت غلبه می‌کرد و گاهی انس و گاهی خوف، و بیان این احوال در قالب اشعاری زیبا، مورد توجه است. در دوران بعد، همسر قشیری - صاحب رساله معروف قشیریّه - که دختر استاد و شیخ عرفانی اش ابوعلی دقاق بود، از لحاظ تقوا و

علم و دانش شهرت دارد. وی نیز از جمله روات مشهور احادیث نبوی بود (شیمل، ۱۳۷۴: ۶۵۹).

متصوفه از جنبه‌های مثبت زن بودن به خوبی آگاه بودند. بعضی از داستان‌های قرآن کریم، نمونه‌های زنده و برجسته‌ای از نقش مثبت زنان در حیات دینی بود. مشهورترین نمونه آن، زلیخا همسر فرعون مصر است که در سوره یوسف درباره او چنین گفته شده است: خانمی که در عشق حضرت یوسف (ع) به کلی خویش را از دست می‌دهد، سمبل ظریفی از قدرت فریبندگی و جذبه عشق است که عرفا و متصوفه، در تفکر پیرامون جمال الهی تجلی یافته در صورت انسانی، بیان کرده‌اند ... بنابراین، در شعر صوفیانه، زلیخا به سمبل «روح»ی که با شوق و تمنایی پایان‌ناپذیر در طریقت فقر و عشق تهذیب می‌یابد، تبدیل می‌شود ... (همان، ص ۶۶۲).

باری؛ سخن ما درباره شهید عشق الهی رابعه عدویه است؛ اولین قدیس (ولی) حقیقی اسلام. «هنگامی که زنی در طریقه الهی چون مردان گام برمی‌دارد، دیگر نمی‌توان او را زن نامید.» (همان، ص ۶۵۸، به نقل از تذکرة الاولیای عطار).

در بین مسلمانان، این مطلب که یک خانم باتقوا و عقیفه را «رابعه ثانی» [رابعه دوم] بخوانند، در قدیم بسیار رواج داشته و هنوز هم چنین است.

به هر صورت، تاریخ نشان می‌دهد که رابعه استثنا نبود، هرچند که اعتبار معرفتی و وارد کردن مفهوم عشق ناب [به خداوند] در چشم‌انداز سخت زاهدانه و ریاضت‌منشانه تصوف اولیه به وی نسبت داده می‌شود. مارگارت اسمیت، مطالبی را درباره زندگی چند تن از معاصران رابعه جمع‌آوری کرده است؛ زنان قدیسی که در اواخر قرن چهارم هجری در بصره و سوریه زندگی می‌کردند. در میان آنان؛ چهره‌هایی چون مریم البصریه و ریحانه واله (مجدوب) و بسیاری دیگر وجود داشتند که به عنوان «افرادای دایم‌الحزن» - که خوف خدا داشتند و دیگران را نیز گریان می‌ساختند - نیز مشهورند (همان، ص ۶۱۵-۶۱۴).

اما رابعه عدویه، ولیّه اهل زهد و تقوا بود که تصوف در بصره، بدون وجود او هرگز به اوج کمال خود نمی‌رسید. او در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. پس از مرگ والدینش، مردی او را درحالی که کودکی بیش نبود، در راه گرفت و به کنیزی به شش درم فروخت. عشق و اخلاص بی‌پایان به خدا و کشف مکاشفه فراوان و پرشور و

حال، حکایت از آن دارد که وی از اعظم عرفای اسلامی است. تاریخ ولادتش معلوم نیست، اما گویا در سال ۱۳۵ یا ۱۸۵ هـ. / ۷۵۲ یا ۸۰۱ م وفات کرده است. چنین می‌نماید که شاعر صوفی، عطار (متوفی حدود ۶۱۷ هـ / ۱۲۲۰ م.)، کتابی دربارهٔ رابعه در اختیار داشته است که اینک در دست نیست؛ اما عطار با دردست داشتن این اثر، نه تنها توانست شرح حال مفصلی دربارهٔ رابعه بنگارد، بلکه داستان‌هایی از زندگی او را هم، موضوع برخی از آثار منظوم خود، مثل مصیبت‌نامه و الهی‌نامه، قرار داد.

رابعه از دولت نماز و روزه پیوسته، به مقام عرفانی والایی دست یافت. وی همهٔ عمر همسر اختیار نکرد. بسیاری از تذکره‌نویسان آورده‌اند که صوفیانی چون حسن بصری و مالک دینار و سفیان ثوری و شقیق بلخی، به صومعه یا به گاه عزلت‌گزینیش در بیابان، بارها به زیارت او می‌آمدند. در کوه، آهوان و نخجیران و بزبان و گوران، گرد او درمی‌آمدند ولی با دیدن دیگران، حتی صوفیان، می‌رمیدند. کوزه‌ای شکسته که از آن آب می‌خورد و وضو می‌ساخت و بوربایی کهنه و خشتی که وقتی سر بر آن می‌نهاد، دازایی‌های او بودند (رضوی، ۱۳۸۰: ص ۳۸-۳۷).

نقل است که آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپسند و قطره‌ای روغن نبود که نافش را چرب کنند و چراغ نبود؛ و پدر او را سه دختر بود، رابعه چهارم بود. از آن بود که او را رابعه گفتند. مادر رابعه شوهرش را گفت که به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه. پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: خفته‌اند.

پس دل‌تنگی بخفت و پیغمبر را - علیه‌الصلوة والسلام - به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر سیده‌ای است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود؛ و گفت: پیش «عیسی رادان» رو که امیر بصره است و بگو بدان نشان که هر شب صد بار صلوات بر من می‌فرستی و شب آدینه چهارصد بار، این شب آدینه که گذشت فراموش کردی، کفّارت آن چهار صد دینار زر به من ده.

پدر رابعه چون بیدار شد، علی‌الصباح، گریان این خواب را بر کاغذی نوشت و به در سرای «عیسی رادان» برد و به کسی داد تا به وی رسانید. چون مطالعه کرد، بفرمود تا ده هزار درم به صدقه دادند، شکرانهٔ آن را که



رسول - علیه الصلوة والسلام - از من یاد کرد.  
و چهارصد دینار فرمود تا به پدر رابعه دادند و گفت: بگویند که می خواهم  
تا در آیی و تو را زیارت کنم. اما روا نمی دارم که چون تویی با این منتبت که  
پیغام رسول - علیه الصلوة والسلام - آوری، پیش من آیی. من خود آیم و  
به محاسن، خاک آستان تو رویم. اما خدای بر تو که هر گاه که احتیاج افتد،  
عرضه داری. پس پدر رابعه آن زر بیاورد و صرف کرد. (عطار، ۱۳۵۵: ۷۳)  
آورده اند که:

روزی در راه از نامحرمی بگریخت. بیفتاد و دستش بشکست. روی بر  
خاک نهاد و گفت: الهی! غریبم و بی پدر و مادر و اسیرم و دست شکسته. از  
این همه هیچ غم نیست، الا رضای تو می باید؛ تا بدانم که راضی هستی یا  
نه؟ آوازی شنید که: غم مخور فردا جاهیت خواهد بود، چندان که مقربان  
آسمان به تو نازند.

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی، و تا روز بر  
پای بودی.

شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد؛ رابعه را دید در  
سجده که می گفت: الهی! تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان تو  
است و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من است،  
یک ساعت از خدمتت نیاسودی؛ اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای. به  
خدمت تو از آن دیر می آیم.  
خواجه برخاست و با خود گفت: او را به بندگی نتوان داشت. پس رابعه را  
گفت: تو را آزاد کردم. اگر اینجا باشی، ما همه خدمت تو کنیم و اگر  
نمی خواهی، هر جا که خاطر تست، می رو!  
رابعه دستوری خواست و برفت و به عبادت مشغول شد.

گویند در شبان روزی هزار رکعت نماز کردی و گروهی گویند که در مطربی  
افتاد و باز توبه کرد و در خرابه ای ساکن شد. بعد از آن، صومعه ای کرد و  
مدتی آنجا عبادت کرد. بعد از آن، عزم حج کرد و به بادیه رفت. (همان،  
ص ۷۴-۷۳)

ابن جوزی در صفة الصفة می نویسد:

عبده دختر ابی شوال که از نیکان روزگار و خادم رابعه بود، می گفت: رابعه  
همه شب را در نماز بود. هنگام طلوع فجر در نمازگاهش خواب سبکی  
می رفت تا اینکه افق روشن می شد. پس برمی خاست و من می شنیدم که

در حال ترس می‌گفت: «ای نفس این خوابیدن و برخاستن تا کی؟ نزدیک است که آنقدر بخوابی که جز به بانگ روز قیامت بیدار نشوی!». این کار، روش زندگی او بود تا بمرد.

در تهجد بسیار حریص بود و لحظه‌ای از آن غافل نمی‌ماند، مگر اینکه عاملی دیگر او را از این کار بازمی‌داشت و به زندگی عادی باز می‌گرداند.

ابن جوزی از قول عبدالله بن عیسی می‌نویسد که گفت: وارد خانه رابعه عدویه شدم؛ چهره‌اش را نورانی دیدم. زیاد می‌گریست. مردی نزد او آیتی از قرآن تلاوت کرد که در آن آیه صحبت از آتش بود. نعره‌ای بزد و بیفتاد.

هم او گوید: بر رابعه وارد شدیم. بر بوریای پاره‌ای نشسته بود. مردی نزد او سخن از چیزی گفت. اشک‌هایش مثل باران بر بوریای می‌چکید. مضطرب شد و فریاد کرد و ما بلند شدیم و خارج گردیدیم. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۲۹)

#### در کرامات الاولیا آمده است:

چون در بصره قحط افتاد، رابعه به دست کسی افتاد که به چند درهم بفروخت. روزانه خدمت خواجه به جا آوردی و شبانه به طاعت می‌گذرانید. شبی خواجه‌اش بیدار شد؛ رابعه را در نماز یافت و قندیلی از نور بر سرش آویزان دید که صحن خانه همگی از نور آن روشن شده بود. آن وقت چیزی بر زبان نیاورد. بامدادان رابعه را پیش خواند و تواضع کرد و بناخت و آزاد ساخت. بعد از آنکه آن مخدومه به سر خود شد، در شبان‌روزی هزار رکعت نماز وظیفه ساخت و کار را به جایی رسانید که تا در مجلس حضرت خواجه حسن بصری - رضی الله تعالی عنه - حاضر نیامدی، خواجه لب به سخن نگشادی. گویند روزی خواجه حسن انتظار ایشان می‌برد. یکی از حاضران گستاخی نمود که چندین توقف به واسطه چیست؟ اگر زالی در پای منبر نیامده باشد، نقصان نمی‌کند. فرمود: لقمه که به جهت دهان فیل آراسته باشم، در دهن مورچگان توانیم نهاد. نقل است که وقتی پیش رابعه گفتند که «فضایل، همه بر مردان نثار گشت؛ چه نبوت همه در ایشان شد و هیچ زنی بدین عنایت سربلندی نیافت»، فرمود: الحمد لله که دعوی انا ربکم الاعلی هم از هیچ زنی سر نزد. گویند وقتی مردی به خدمتش دنیا را بدگفتن گرفت. فرمود: ترا از دوستان

دنیا می‌یابم؛ چه، اگر نه خواهان او می‌بودی، ذکرش را نه این قدر می‌نمودی.

منقول است که خادمهٔ رابعه وقتی طعام می‌ساخت، پیاز می‌بایست. گفت اگر فرمایی، از همسایه بیارم. رضا نداد. گفت: چهل سال است تا عهد کرده‌ام که غیر از خدا از کس چیزی نخواهم. امروز عهد بشکنم؟! در این سخن بود که مرغی از هوا پیاز بینداخت.

نقل است که شبی رابعه به خواب شده بود؛ ناگاه دزدی چادرش را برداشت. درحال، چشمش تیره شد. راه بیرون‌شدن گم کرد. چادر از دست بنهاد. راه بازیافت. دیگر بار دست به چادر کرد؛ باز تاریکی در پیشش آمد. به ضرور خالی از خانه‌اش به در رفت.

حکایت کنند که روزی دو کس به زیارت رابعه آمده بودند. دو گرده نان داشت؛ پیش ایشان نهاد. در این حال، سائلی آواز داد. فی الفور آن هر دو نان را از پیش ایشان برداشته، بدو داد. ساعتی نگذشته بود که کنیزی طبقی پر از نان آورد که بی‌بی من برای شما فرستاده. رابعه بشمرد هجده نان بود. برگردانید و گفت: نه. به من نفرستاده باشد. تو غلط کرده‌ای. کنیز برفت و باز آمد و بیست تایی نان بیاورد. آن را بگرفت و در پیش مهمانان نهاد. آنها به تعجب استفسار کردند که نوبت اول چون این کنیز نان آورد، به چه جهت گردانیدی؟ والحال چون قبول فرمودی؟ گفت: چون دو نان در حضور شما به سائل داده بودم یقین داشتم که به موجب فرمودهٔ الهی یکی را ده خواهد رسید. چو نوبت اول او نان بیاورد، هجده تا بود؛ دانستم که تصرفی در آن شده است. چون الحال بیست گرده آورد، بگرفتم.

منقول است که وقتی رابعه با خواجه حسن - رضی الله تعالی عنه - بر دریای فرات می‌گذشت، خواجه حسن بصری سجاده بر آب افکند و گفت بیا تا دو رکعت بدین جا بگزاریم.

رابعه مصلّا بر هوا انداخت و گفت نماز بدین جا کن، تا از چشم خلق پوشیده باشی! آنگاه گفت: ای استاد! آنچه تو کردی، ماهی کند و آنچه من کردم، مگس نماید. کار الهی از این هر دو بیرون است.

گویند شبی خواجه حسن بصری پیش رابعه رفت. چراغ می‌بایست و حاضر نبود. رابعه پفی بر انگشت خود کرد که تا صبح چون چراغ می‌سوخت.

منقول است که رابعه به حج می‌رفت. خری در زیر بار داشت. چون در بادیه درآمد، خر بیفتاد و بمرد. گفت: الهی! پیرزنی عاجز را به خانهٔ خود

طلبیدی و در میان راه خورش بمیرانیدی؟! کریمان با غریبان چنین کنند؟  
در حال خر برخاست و بی تشویش روان شد.

نقل است که وقتی خواجه ابراهیم ادهم قصد حج نمود، در هر قدم دو گانه می کرد تا بعد چهارده سال به کعبه رسید. کعبه را به مقام خود نیافت. حیران فروماند. گفت: سبب چیست؟ مگر در بینایی من خلل است؟ از هاتف آوازی شنید که کعبه به استقبال رابعه رفته است. ناگاه رابعه پیدا شد و کعبه به جای خود آمد. ابراهیم گفت: ای رابعه! این چه شور است که در جهان افکنده ای؟ گفت: ای ابراهیم! شور تو انداخته ای که در یازده سال به نماز قطع بادیه کرده ای. اگر تو به نماز آمده ای، من به نیاز آمده ام (صدیقی الحسینی، ۱۰۶۳ ه. : برگ ۳۵۵ الف و ب و ۳۵۶ الف «خطی»).

شیخ ما (ابوسعید ابوالخیر) گفت: از ابوعلی فقیه شنیدم که گفت رابعه را پرسیدند که به واسطه چه این چیزها را دریافتی؟ گفت: به واسطه اینکه زیاد این ذکر را می گفتم: خدایا از هر چیزی که مرا از تو مشغول می دارد، به تو پناه می برم؛ همچنین از هر آنچه مرا از تو دور می کند و بین من و تو فاصله می اندازد. (میهنی، ۱۳۷۱: ج ۱۷، ص ۲۶۳)

سفیان ثوری پیش رابعه گفت: خداوند!! از ما خشنود باش! رابعه گفت: شرم نمی داری که رضای کسی می جویی که تو از او راضی نیستی؟ و نباید دانستن که سفیان اهل معامله بود و رابعه عارفه بود و معاملتیان عارفان را نبینند. باز عارفان اهل معامله را ببینند؛ و سفیان رابعه را ندید، لکن سفیان رابعه را دید و سفیان از مقام خویش سخن گفت که اهل معامله خویشتن می کشند طمع ثواب را و امید رضا را.

... باز رابعه را مقام این بود که اگر عذاب کردی یا نکردی، هر دو را رواداشتی؛ از آنکه رابعه را رضا بود سفیان را نبود، او را گفت: چون تو راضی نیستی، رضای او چرا طلب می کنی؟ و این از بهر آن است که خدا به رضا است و گفت: رضی الله عنهم و رضوا عنه؛ پس هر چه بنده خود را از حق راضی تر یابد، بیاید دانستن که حق از او راضی تر است. پس سخن سفیان و رابعه از این معنی بود ... (بدوی، ۱۳۷۶: ۱۷۸-۱۷۹؛ خلاصه شرح تعرف، ۱۳۴۹: ۳۱۴)

بازگفت: جماعتی به خانه رابعه رفتند به عیادت که او را مرضی بود و می گریست. مر رابعه را گفتند: حال تو چیست؟ جواب داد که به خدای سوگند که چیزی نمی شناسم غیر آنکه بهشت بر من عرضه کردند؛ دل من بدان میل کرد. چنان می شمارم که حق تعالی غیرت کرد بر من. پس عتاب

کرد بر من و این مرض آن عتاب وی است. یعنی: بهشت غیر حق تعالی است والمیل الی غیرالحق میل عن الحق لامحالة. غیرت بر مقدار محبت باشد؛ چون محبت آمد، از غیرت بُد نیست ... چون رابعه را دل سوی بهشت میل کرد، بهشت غیرحق است و اقبال کردن به غیر حق تعالی؛ اعراض باشد از حق تعالی، بدان مقدار عتاب آمد. (خلاصه شرح تعرف، ۱۳۴۹: ۵۲۲)

... روزی سفیان بر وی درآمد و دست برآورد و گفت: «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ السَّلَامَةَ!». رابعه بگریست. سفیان پرسید که «چه می‌گریاند ترا؟» گفت: «تو مرا به معرض گریه درآوردی». سفیان گفت: «چون؟» گفت: ندانسته‌ای که سلامت از دنیا در ترک او است، و تو به آن آلوده‌ای؟». رابعه گفته است که «هر چیزی را ثمره‌ای است؛ و ثمره معرفت، روی به خدای - تعالی - آوردن است».

و هم وی گفته: «اَسْتَغْفِرُاللهَ مِنْ قَلَّةِ صِدْقِیْ فِی اَسْتَعْفِرُاللهَ».

سفیان از وی پرسید که: «بهترین چیزی که بنده به آن به خدای - تعالی - تقرّب جوید، کدام است؟». گفت: «آن که بداند که بنده از دنیا و آخرت غیر وی را دوست نمی‌دارد».

روزی سفیان در پیش وی گفت: «واخْرُنا!». گفت: «دروغ مگوی! اگر تو محزون بودی، ترا زندگانی خوشگوار نبود».

و هم وی گفته: «اندوه من از آن نیست که اندوهگینم. اندوه من از آن است که اندوهگین نیستم». (جامی، ۱۳۷۵: ۶۱۴ - ۶۱۳)

در تذکرة الاولیا آمده:

نقل است که وقتی رابعه، حسن را سه چیز فرستاد: پاره‌ای موم و سوزنی و مویی؛ و گفت: «چون موم عالم را منور می‌دارد و خود می‌سوزد، و چون سوزن برهنه باش و پیوسته کار می‌کن. چون این هر دو خصلت به جای آوردی، چون موی باش تا کارت باطل نشود».

نقل است که حسن، رابعه را گفت:

«رغبت شوهر کنی؟». گفت: «عقد نکاح بر وجودی وارد بود. اینجا وجود کجاست؟ که من از آن من نیم، از آن اویم و در سایه حکم او. خطبه از او باید کرد». گفت: «ای رابعه! این درجه به چه یافتی؟». گفت: «به آن که همه یافت هاگم کردم در وی». حسن گفت: «او را چون دانی؟». گفت: «چون تو دانی؛ ما بی چون دانیم». (عطار، ۱۳۵۵: ۷۹)

از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه تعالی را دوست داری؟ گفتند: «دارم». گفتند: «شیطان را دشمن داری؟». فرمودند: «از دوستی رحمان به عداوت شیطان نمی پردازم».

گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون نمی آمدند. خادمه گفت: «ای سیده! بیرون آی تا آثار صنع بینی». گفتند: «باری، تو درون آی تا صانع بینی».

بزرگی به خدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید. گفت: «کسان باشند که اگر اشارت کنی، جامه حاضر سازند». گفتند: «شرم می دارم که دنیا خواهم از کسی که دنیا ملک اوست. پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است».

و فرمودند که الهی ما را از دنیا هرچه قسمت کرده ای، به دشمنان خود ده که ما را تو بسی. (داراشکوه، ۱۲۰۱ ق: برگ ۱۱۵ الف - ۱۱۶ ب)

بیشتر مطالب آمده در کتاب مجاهدات الاولیاء (تألیف در ۱۲۹۳ ق.) از شاه تراب علی قلندر علوی (ص ۲۹۶ - ۲۹۲) [فاقد مشخصات چاپ] نیز نقل از تذکرة الاولیای عطار است که از آوردن آن در اینجا درمی گذریم. در خزینة الاصفیاء درباره رابعه چنین آمده است:

حضرت بی بی رابعه بصری - قدس الله سرها - از اعظام عارفات متقدمین، صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیده او زیاده از آن است که در تحریر و تقریر گنجد. پیران عظام و مشایخ ذوالاکرام به مراد حل مشکلات باطنی نزد وی حاضر می شدند، چنان که حضرت سفیان ثوری و غیره. علما و ائمه عظام به خدمت وی، به جهت پرسیدن مسائل، اکثر آمدورفت داشتند و به موعظت و دعای وی رغبت داشتند ... (سرور لاهوری، ۱۲۸۱-۱۲۸۰: ۴۱۱-۴۱۰).

بقیه مطالب عمدتاً در تذکرة الاولیای عطار آمده است.

نقل است که یک بار هفت شبان روز روزه نگشاد و شب نخفت. شب هشتم گرسنگی بر وی غلبه کرد. نفس فریاد برآورد که «مرا چند رنجانی؟». ناگاه یکی در بزد و کاسه ای طعام آورد. بستند و بنهاد تا چراغ آورد. گربه بیامد و آن طعام را بریخت. گفت: «بروم، و کوزه آب آورم و روزه گشایم». چون برفت، چراغ بمرد. خواست که آب خورد، کوزه از دستش درافتاد و بشکست. رابعه آهی کرد، که بیم بود که خانه بسوزد. گفت: «الهی! این چیست که با من بیچاره می کنی؟». آوازی شنید که «هان

ای رابعه! اگر می خواهی، تا نعمت دنیا بر تو وقف کنیم؛ اما اندوه خود از دلت بازگیریم. که اندوه من و نعمت دنیا در یک دل جمع نشود. ای رابعه! تو را مرادی است و ما را مرادی. مراد ما با مراد تو در یک دل جمع نشود». گفت: «چون این خطاب شنیدم، چنان دل از دنیا منقطع گردانیدم و اَمَل کوتاه کردم، که سی سال است که چنان نماز کردم که گفتم: این بازپسین نماز من خواهد بود - أَصَلَّى صَلَوةَ المودَع - و چنان از خلق مستغنی گشتم و بریده شدم که چون روز شدی، از بیم آنکه خلق مرا مشغول کنند، گفتم: خداوندا! به خودم مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نکند». (عطار، ۱۳۵۵: ص ۸۳-۸۲)

چون وفات ایشان نزدیک رسید، اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند. گفتند: «برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای». برخاستند و بیرون رفتند. آوازی شنیدند که *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي* (یعنی: ای نفس آرام گرفته به ذکر من که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی در محنت! بازگرد از دنیا به سوی موعود پروردگار خود در آن حالتی که پسندکننده آنچه بتواند پسندیده نزد خدای! پس در زمره بندگان شایسته من و درآی در بهشت همراه مقربان!).

چون اکابر به درون درآمدند، دیدند که به رحمت حق پیوستند. وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و پنج بوده و قبر [وی] در جبل مقدس است. بعد از فوت، ایشان را به خواب دیدند. پرسیدند که خبرگوی از منکر و نکیر. فرمودند: چون آن جوانمردان درآمدند، گفتند: «مَنْ رَبُّكِ». گفتم: «بازگردید و حق تعالی را بگویند که با چندین هزار خلق، تو پیره زنی را فراموش نکردی و من از همه جهان ترا دارم؛ چون فراموش کنم؟!». (داراشکوه، ۱۲۰۱ ق. : برگ ۱۱۶ ب؛ عطار، ۱۳۵۵: ۸۸)

سخن درباره رابعه - «آن مخدّره خدرِ خاص، آن مستوره سرّ اخلاص، آن سوخته عشق و اشتیاق، آن شیفته قرب و احتراق، آن نایب مریم صفییه، آن مقبول رجال، رابعه عدویّه - رحمهاالله تعالی» (عطار، ۱۳۵۵: ۷۲) - بسیار است و منابع سرشار از بیان راز و رمز و شور حال زندگانی و حالات و کرامات بانوی کامله و واصله. اما چه می توان کرد که حدّ کلام در مقاله محدود است. از این رو سخن را با نقل مناجات هایی از رابعه به پایان می برم:

گفت: بار خدایا! اگر مرا فردای قیامت به دوزخ فرستی، سرّی آشکار کنم که دوزخ از من به هزار ساله راه، بگریزد.

گفت: الهی! مرا از دنیا هر چه قسمت کرده‌ای، به دشمنان خود ده؛ و هر چه از آخرت قسمت کرده‌ای، به دوستان خود ده، که ما را تو بس.

گفت: خداوندا! اگر تو را از خوف دوزخ می‌پرستم، در دوزخم بسوز! و اگر به امید بهشت می‌پرستم، بر من حرام گردان! و اگر از برای تو، تو را می‌پرستم، جمال باقی از من دریغ مدار!

گفت: بار خدایا! اگر فردا مرا به دوزخ کنی، من فریاد برآورم که تو را دوست داشته‌ام؛ با دوستان چنین کنند؟ هاتفی آواز داد، که: یا رابعه! لا تُظَنِّي بِنَا ظَنَّ السَّوِّءِ. (به ماضنّ بد مبر؛ نکو بر، که تو را در جوار دوستان خود فرود آریم تا با ما سخن گویی). (عطار، ۱۳۵۵: ۸۷)

### کتابنامه

بدوی، عبدالرحمن. ۱۳۶۷. شهید عشق الهی، رابعه عدویه. ترجمه محمد تحریرچی. تهران: مولی.

ثروتیان، بهروز. ۱۳۷۸. طنز و رمز در الهی‌نامه. تهران: حوزه هنری.

جامی، نورالدین عبدالرحمن. ۱۳۷۵. نفحات الانس من حضرات القدس. مقدمه، تصحیح، تعلیقات از محمود عابدی. تهران: اطلاعات.

خلاصه شرح تعرف، براساس نسخه منحصر به فرد مورخ ۷۱۲ هجری. ۱۳۴۹. به تصحیح احمد علی رجایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

داراشکوه، محمد. ۱۲۰۱ ق. سفینه الاولیاء، نسخه خطی به شماره S-21 در موضوع تراجم صوفیه در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن.

رضوی، اطهر عباس. ۱۳۸۰. تاریخ تصوّف در هند. ج ۱. ترجمه منصور معتمدی. تهران: نشر دانشگاهی.

سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. ۱۳۵۹. حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه. تصحیح و تحشیة مدرّس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.

شیمل، آن ماری. ۱۳۷۴. ابعاد عرفانی اسلام. ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

صدیقی الحسینی، نظام الدین احمد بن محمد. کرامات الاولیاء. نسخه خطی به شماره ۱۲۳ در موضوع تصوّف در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد هند.



آن نایب مریم صفیه، آن مقبول رجال، رابعه عدویہ ۱۹

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. ۱۳۵۵. تذکرۃ الاولیاء. بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فہارس از محمد استعلامی. ج ۲. تہران: زوار.

محدث دہلوی بخاری، شیخ ابوالمجد. ۱۳۰۹ ق. اخبار الاخیار فی اسرار الابرار. دہلی: مطبع مجتہبی.

میہنی، محمد بن منور. ۱۳۷۱. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. مقدمہ، تصحیح و تعلیقات از محمد رضا شفیعی کدکنی. ج ۳. تہران: آگاہ.

نوربخش، جواد. ۱۳۷۹. زنان صوفی. تہران: یلدا قلم.



پژوہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہناز گل خان  
پروفیسر شہناز گل خان

پرتال جامع علوم انسانی